

نکاتی نویافته درباره یک ممدوح ناشناخته خواجهی کرمانی*

دکتر محسن پورمختار

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر(عج)

چکیده

خواجهی کرمانی در یکی از قصاید خود به مدح شخصی به نام «سید حمید الدین محمود» پرداخته که از وی اطلاعی در دست نیست. خواجه در این قصیده با به کارگیری اصطلاحات و مضامین عرفانی و حکمی، فضایی حکیمانه و عارفانه ایجاد کرده و ممدوح را نیز با صفات صوفیان و حکما ستوده است. از قصیده خواجه معلوم می‌شود که ممدوح وی از طبقه علما و عرفا و نیز از سادات بوده است. از سوی دیگر در ترقیمه، نسخه‌ای از کتاب البیاض و السواد ابوالحسن علی بن حسن سیرجانی که در شوال سال ۷۴۶ هـ در سیرجان کتابت شده از مهدی‌الیه، کتاب با نام و کنیه و لقب و صفاتی یاد شده که ممدوح قصیده خواجه را در نظر می‌آورد. با تطبیق دقیق تر قصیده خواجه و انجامه نسخه مذکور معلوم می‌شود که ممدوح خواجه، همان کسی است که نسخه کتاب البیاض و السواد به خواستاری او کتابت شده و او «ابوالوقت سید حمیدالدین محمود بن محمود الحسینی» نقیب سادات بوده است. وی صاحب مسند تدریس و افتاء و احتمالاً مدتی حاکم سیرجان نیز بوده است.

واژه‌های کلیدی: خواجهی کرمانی، محمود بن محمود الحسینی، ابوالوقت،

تصوف، البیاض و السواد.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۲/۲۴

M_p_mokhtar@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱/۲۶

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

هر چند سرزمین پهناور کرمان در طول تاریخ ایران هرگز نقش نخست را در تحولات سیاسی و فرهنگی نداشته؛ اما هیچ‌گاه هم از وجود شخصیت‌ها و جریان‌های برجسته، تهی نبوده است. در زمینه عرفان و تصوف که برخی از اهل تحقیق آن را مهم‌ترین اتفاق فرهنگی در سراسر دوره اسلامی ایران دانسته‌اند (شفیعی کدکنی ۱۳۸۴: ۳۲) نیز با اینکه اطلاعات زیادی درباره وضعیت تصوف در کرمان قدیم نداریم، بزرگی و رونق همه جانبه شهرهای بزرگ ولایت، مثل جیرفت و بم و سیرجان و گواشیر^(۱)؛ قرار گرفتن کرمان بین خراسان و فارس (دو مرکز مهم تصوف) وجود شخصیت‌های بزرگ صوفی همچون شاه بن شجاع کرمانی و خواجه علی بن حسن سیرجانی و اوحدالدین کرمانی و شاه نعمت الله ولی و بسیاری از مشایخ تصوف با نسبت کرمانی، بیانگر رونق تصوف در کرمان قدیم است. با وجود شناخت نسبی از بعضی چهره‌های شاخص عرفان و تصوف در کرمان، هنوز بسیاری از شخصیت‌هایی که ناشناخته‌اند و باید به تدریج کشف و شناخته شوند. از جمله شخصیت‌های ناشناخته در تاریخ تصوف کرمان، محمودبن محمودالحسینی است که خواجهی کرمانی در قصیده‌ای او را مدح کرده است.

۱-۱- بیان مسئله

در دیوان خواجهی کرمانی (خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ۱۲۳-۱۲۶) قصیده‌ای هست با مطلع:

الا ای لعبت قدسی بیار آن راح روحانی

که با روح القدس ما را سماعی هست روحانی

عنوان قصیده، در دیوان خواجو چنین است: «فی مدح المولی الأعظم خلاصة العترة النبویة، زیادة آل المصطفویة، حمید الملة والدین آدم الله برکة أنفاسه الشریفة». مصحح دیوان خواجو در بحث از ممدوحین او ذیل عنوان «مشایخ علما و عرفا» آورده است: «سید حمیدالدین محمود، وی شناخته نشد و خواجو در مدح وی یک قصیده بدین مطلع دارد» (همان: ۷۱). در این پژوهش برآنیم تا با استفاده از یک متن کهن نویافته و تطبیق اطلاعات حاصل از آن با مندرجات قصیده فوق‌الذکر، تا حدودی هویت ممدوح قصیده خواجو را مشخص کنیم.

۱-۲- پیشینه، ضرورت و اهمیت تحقیق

درباره پیشینه تحقیق حاضر باید گفت که تاکنون پژوهشی مستقل یا حتی اشاره‌ای به هویت ممدوح قصیده مورد نظر انجام نشده است و به همین دلیل نگارنده با آگاهی از بعضی اطلاعات مندرج در انجمنه یک دستنوشته کهن انجام این پژوهش و پرتوافکنی‌ای هرچند محدود به هویت یکی از ممدوحان خواجوی کرمانی که در واقع یکی از رجال سیاست و فرهنگ تاریخ کرمان است را ضروری تشخیص داد.

۲- بحث

قصیده مورد بحث با فضایی عارفانه و حکیمانه شروع شده و ادامه یافته است. تقریباً در تمامی ابیات قصیده، ترکیبات و مضامین متناسب با عوالم روحانی و صوفیانه آورده شده است که نشان‌دهنده آن است که ممدوح، آشنا و علاقه‌مند این سنخ سخنان بوده است. در ذیل، ابیاتی از بخش آغازین قصیده آورده شده و ترکیبات و مضامین صوفیانه و حکمی آنها مشخص گردیده است^(۲).

سحرخیزان ازرق پوش خلوتخانه بالا

از آب چشم آموزند هر دم سُبْحِه گردانی^(۴)

به گوشم می‌رسد ندای هاتف همت

که وقت آمد که از کونین روی دل بگردانی^(۷)

چو با مرغان کروی ترا هم آشیان بینم

چرا سازی نشیمن در مقام نفس حیوانی^(۹)

برون از ملک کونین ست مُلکت‌های درویشی

ورای حکم یونان ست حکمت‌های یونانی^(۱۱)

اگر خواهی که طاووس ملایک را بدام آری

میفشان دانه دل بر گذار دیو نفسانی^(۱۵)

چو مرغ باغ توحیدی چرا هر دم کنی پرواز

از آن گلزار روحانی بدین گلزار جسمانی^(۱۶)

به تنبیهات یزدانی نگردي ملتفت و آنکه

ز ره بیرون بری محمل به تخیلات شیطانی (۱۷)

خرد روح مجسم خواندت وز روی ماهیت

جمالت را حجابی نیست الا نفس انسانی (۱۸)

چو میدانی که چون جان از هیولی داری استغنا

چرا محجوب میگردی بدین نفس هیولانی (۱۹)

حضور معنوی بینی گر از صورت شوی غایب

بقای سرمدی یابی گر از هستی شوی فانی (۲۰)

چو سر مستان ز سر بگذر که سر عشق دریابی

که آن کز جان سخن گوید در آن حضرت بود جانی (۲۲)

کمال معرفت وقتی کنی حاصل که بشناسی

اشارت‌های شیطان از بشارت‌های رحمانی (۲۵)

گر از مطموره ناسوت بیرون برده‌ئی هودج

سر از معموره لاهوت بفرازی باسانی (۳۰)

چو بی توفیق درویشان نشاید سلطنت کردن

بدارالملک درویشی برآور نام سلطانی (۳۱)

غلام فقر شو تا همچو خاقانی دهد دست

که در ملک سخندانی کنی دعوی خاقانی (۳۸)

ابیات فوق الذکر به خوبی نشان دهنده آن است که ممدوح خود از گروه عرفا و صوفیان یا علاقه‌مندان آنان و آشنا با مباحث حکمت و تصوف است. در ابیات بعدی، شاعر با تلمیح به مرارت‌های ایوبی با ایهام به نام کرمان اشاره می‌کند و وارد مدح ممدوح می‌شود که نشانگر آن است که قصیده در کرمان ۳ سروده شده است نه در ولایاتی چون فارس و عراق و آذربایجان و... که خواجه در سفرهای خویش در آنها اقامت داشته است.

دوا از صبر باید جست اگر همدرد ایوبی

بباید ساخت با حرمان اگر در قید کرمانی (۴۰)

ز فرط کبریا گردد جنابت قبله عالم

اگر گردی مقیم آستان کعبه ثانی (۴۱)

خواجو بعد از اینکه آستان ممدوح را کعبه ثانی می خواند؛ به توصیف او می پردازد:

محیط شرع را مرکز سپهر حلم را اختر

زالال فضل را منبع، اساس جود را بانی (۴۲)

حمید داد و دین محمود احمد خلیق عیسی دم

که دارد اصطناع حیدری و زهد سلمانی (۴۳)

خدییو خطه اسلام ابوالوقت آنکه اوقاتش

بود مصروف بر تشیید رایات مسلمانی (۴۴)

شه سادات شرق و غرب کز احسان چو بوالقاسم

جهان عنصری را داده است القاب حسّانی (۴۵)

از تعارفات معمول شاعرانه که بگذریم؛ بر طبق این ابیات می توان دانست که ممدوح خواجو شخصی است به نام محمود و با لقب حمیدالدین و کنیه ابوالوقت که بر سادات سروری داشته است. بعد از ابیات بالا چند بیت آورده شده که در آنها با اغراق های معهود شاعرانه از حلم و جود ممدوح سخن رفته است و سپس به اوصافی پرداخته شده که ممدوح را از طبقه عرفا و صوفیان و اهل علم می نمایاند:

زهی رای تو شمع جمع شب خیزان کرّوبی

ضمیرت کاشف اسرار الهامات ربّانی (۵۰)

مُوشح گشته از درس تو نُسخت های ادیسی

مُتفّح بوده از لفظ تو رُخصت های نُعمانی (۵۲)

ترا طیفور بسطامی توان گفتن که دادندت

شراب از جام سلطانی و نُزل از باغ سبحانی (۵۴)

قمر کو پیر روشن رای خلوتگاه گردونست

بود در خانقاهت سالکی شب خیز و نورانی (۵۶)

اگر منشور دین خوانم تو شاه خطه دینی

ور از ایمان سخن گویم تو مرغ باغ ایمانی (۵۷)

۹۰ / نکاتی نویافته درباره یک ممدوح ناشناخته خواجهی کرمانی

ترا درباب دانائی به لقمان چون کنم نسبت

که باشد لقمه‌ئی از خوان فضلت علم لقمانی (۵۸)

چو کلک داستان سازت بدستان نغمه پردازد

نواسازان بستان را کند لال از خوش‌الحانی (۵۹)

از این ابیات نیز معلوم است که ممدوح در عین حال اهل علم و تدریس و سخنوری و نوشتن نیز بوده است؛ همچنین بر گرایشات صوفیانه ممدوح با عباراتی همچون «ترا طیفور بسطامی توان گفتن» مجدداً تأکید شده است.

پس از ابیات فوق که تا حدودی وضع ممدوح را روشن می‌کند، چند بیت شامل تعارفات و اغراق‌های شاعرانه مرسوم که متضمن اطلاعات دقیقی درباب ممدوح نیست آمده است. ابیاتی از نوع:

بود مهر تو مقصود از سعادت‌های برجیسی

شود کین تو مفهوم از نحوست‌های کیوانی (۶۱)

جهان کز تحت فرمان تو نتواند برون رفتن

ز سعد و نحس اجرامش رهائی ده که بتوانی (۶۳)

و در پایان قصیده، شاعر از بی‌نوائی خود سخن می‌گوید و به کنایه کمک مالی ممدوح را طلب می‌کند:

چو صبحم گرچه هر روز از فلک یک قرص مرسومست

مکن منعم که آتش در جگر دارم ز بی‌نایی (۶۸)

ولیکن با وجود فاقه بر خوانم بود هرشب

بفر دولتت قرص از قمر وز بره بریانی (۶۹)

و قصیده را طبق مرسوم شاعران مدیحه‌سرا با دعای شریطه به پایان می‌برد:

بفصل نوبهاران تا بر اطراف گلستان‌ها

شود خندان گل سوری و گریان ابر نیسانی (۷۰)

ترا اقبال سرمد باد کز فیض کفت یابند

درختان چمن هر مهرگان برگ زمستانی (۷۱)

مشخصاتی که از قصیده فوق‌الذکر برای ممدوح خواجو به دست می‌آید، کاملاً منطبق است با آنچه که در انجامه ۴ یکی از نسخه‌های خطی کتاب البیاض و السواد خواجه ابوالحسن علی بن حسن سیرجانی (م. حدود ۴۷۰ هـ) برای مهدی علیه آن نسخه آمده است. توضیح آنکه یکی از نسخه‌های ارزشمند این کتاب با شماره ۱۱۷ در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی نگهداری می‌شود. این نسخه ۱۴۱ برگ است و به خط نسخ نوشته شده است. کاتب آن در ترقیمه کتاب، خود را «ابو محمد علی بن محمد بن محمد بن علی» خطیب سیرجان و ملقب به «عماد» معرفی کرده و نوشته که نسخه را به امر «حمید الدین محمود بن محمود حسینی»، کتابت کرده و روز اول شوال (عید فطر) سال ۷۴۶ هجری. از کتابت آن فارغ شده است. ترقیمه نسخه به شکل کامل چنین است:

«وقد شرف بتتمیق هذا الكتاب المبارك الموسوم بالبياض والسواد، من مؤلفات الإمام الرباني والسالك الصمداني، الخواجه أبي الحسن، علي بن الحسن السیرجانی قدس الله روحه، من أمر من إشارته حُكْمٌ وطاعته عُنْمٌ، مخدوم أهل الإسلام، سلطان النقباء العظام، حجة الله على الأنام، الجامع من الفروع والأصول، مُدرّس المعقول والمنقول، المُشرف بزيارة الروضة الطيبة المُصطفوية على ساكنها أفضل الصلوات وأكمل التحيات، حميد الحقّ والشريعة والدين، أبو الوقت، محمود بن محمود الحسيني، مد الله على كافة المسلمين ميامن أنفاسه؛ من أسباط المُصنّف وأحفاده، أبو محمد علي بن محمد بن محمد ابن علي، الخطيب بسیرجان، الملقب بعماد وفرغ منه يوم العيد الأول من شوال سنة ست وأربعين وسبعمائة. والمأمول من كرمه أن لا ينساه من خاطره الشريف أوان مطالعته».

اوصافی که در این ترقیمه برای مهدی علیه کتاب آمده است، تقریباً همان است که خواجو برای ممدوح قصیده خود آورده:

۱. حمید داد و دین = حمید الحقّ والشريعة والدين

پیدا است که واژه «داد» در شعر خواجو و دو کلمه «الحقّ والشريعة» در انجامه نسخه، افزوده‌های خواجو و عماد سیرجانی هستند و لقب ممدوح خواجو و مهدی علیه نسخه بیاض و سواد، «حمید الدین» است.

۲. محمود = محمود بن محمود الحسيني

نام شخصیت مورد نظر در هر دو متن، «محمود» است جز اینکه در انجامة نسخه بیاض و سواد به نام پدر و نسبت حسینی که سیادت او را و اینکه از اولاد امام حسین (ع) بوده است، تصریح شده است.

۳. ابوالوقت = ابوالوقت

کنیه حمید الدین محمود حسینی هم در قصیده خواجه و هم در ترقیمه نسخه بیاض و السواد، «ابوالوقت» است.

۴. خدیو خطه اسلام = مخدوم أهل الإسلام

دو عبارت فوق می‌رسانند که ابوالوقت، حمید الدین محمود حسینی در زمان سروده شدن قصیده مذکور و تحریر انجامة نسخه بیاض و السواد (شوال سال ۷۴۶ ه.ق) نوعی حکومت و فرماندهی و سروری داشته است.

۵. شه سادات = سلطان النقباء العظام

از عبارات بالا مشخص است که ابوالوقت حسینی، رئیس سادات یا نقیب^۶ ایشان بوده است.

۶. درس تو = مدرّس المعقول والمنقول

در مصرع نخست بیت ۵۲ از قصیده خواجه، ممدوح با ادريس مقایسه است و با ترکیب اضافی «درس تو» به مدرّس بودن او اشاره شده است. وجه شبه ممدوح با ادريس، همان جنبه تدریس و علم و حکمت اوست زیرا: «ادريس... دارای سه صفت نبوت، سلطنت و حکمت بوده است و شاید به همین دلیل او را مبدأ حکمت و استاد جمیع حکما دانسته‌اند... سی صحیفه بر او فرود آمد و... به واسطه کثرت تدریس نامش ادريس بود.

آدم به گاهواره او بود شیرخوار

ادريس هم به مکتب او گشته درس خوان (خاقانی)

(یاحقی ۱۳۸۸: ۸۵-۸۸)

ظاهراً خواجه با انتخاب ادريس، خواسته «سیادت، حکومت و حکمت» ممدوح را برابر با «نبوت، سلطنت و حکمت» ادريس بشمارد. از انجامة نسخه بیاض و السواد هم مشخصاً معلوم است که محمود حسینی در علوم معقول و منقول هردو دست داشته و تدریس می‌کرده است.

۷. لفظ تو = میامن أنفاسه

خواجو در مصراع «مُنقَح بوده از لفظ تو رخصت‌های نُعمانی» به ابوحنیفه نُعمان بن ثابت (م. ۱۵۰ هـ. ق.) امام مذهب حنفی که تساهل‌ها و اصطلاحاً رخصت‌های او در فتاوی مذهبی معروف بوده است^۷، اشاره و ممدوح خود را به او مانده کرده است و خطیب سیرجان نیز از «میامن أنفاس» محمود بن محمود حسینی رانده است که اشاره به کلام و سخنان اوست؛ زیرا «انفاس: [ج نفس]، کنایه از سخنان است >... نفس از مصطلحات صوفیان نیز هست.» (هجویری ۱۳۸۳: ۶۸۱). آیا محمود بن محمود حسینی منصب افتاء داشته و فتاوی دینی می‌داده یا اینکه مجالس سخنرانی داشته یا شاعر^۸ بوده است؟ به نظر می‌رسد شخصی همچون او و در روزگار او می‌توانسته همه این موارد را با هم داشته باشد.

بر طبق این مطابقت می‌دانیم که مهدی الیه نسخه البیاض و السواد، همان ممدوح خواجوی کرمانی در قصیده فوق‌الذکر است و او «ابوالوقت سید حمیدالدین محمود بن محمود الحسینی» بوده که نقابت سادات و احتمالاً حکومت جایی را بر عهده داشته و به زیارت حرم حضرت رسول (ص) نیز مشرف شده بوده و در علوم معقول و منقول تدریس می‌کرده و احتمالاً منصب افتاء نیز داشته است.

اما محمود بن محمود الحسینی حاکم کجا بوده است و در چه زمانی؟ چنانکه دیدیم ایهام خواجو به کرمان در بیت ۴۰ قصیده، نشان‌دهنده آن است که او شعر خود را در کرمان^۳ سروده؛ اما در چه تاریخی؟ از ترقیمه نسخه فوق‌الذکر برمی‌آید که محمود حسینی در سال ۷۴۶ هجری ظاهراً حکومت جایی را داشته است. می‌دانیم که نسخه مورد بحث ما زمانی کتابت شده که امیر مبارزالدین محمد مظفر میبدی کرمان و سیرجان را در تصرف خود داشته؛ زیرا امیر مبارزالدین محمد مظفر میبدی در سال ۷۴۱ هجری کرمان را تسخیر کرد و تا سال ۷۵۴ که شیراز را از دست شاه شیخ ابو اسحاق اینجو خارج کرد در کرمان بود (زرین کوب ۱۳۷۸: ۵۸۷)؛ بنابراین در این دوره حاکم کرمان عملاً خود امیر مبارزالدین بود، هرچند در سال ۷۴۱ «پسر خود شاه شجاع را که طفل نه ساله‌ای بود به حکومت کرمان گذاشت». (غنی ۱۳۷۵: ۷۹)؛ به علاوه در همان سال اتحاف نسخه البیاض و السواد به محمود حسینی (۷۴۶ هجری)، شاه شجاع و مادرش مخدومشاه

در کرمان (گواشیر) بوده‌اند (وزیری ۱۳۶۴: ۴۹۶) و نیز در همان سال ۷۴۶ خواجه در ماده تاریخی که برای قتل مولانا شمس الدین صاین قاضی سروده از امیر مبارزالدین با عنوان «شه کرمان» نام برده است (حافظ ابرو ۱۳۷۸: ۱۰۹)؛ بنابراین محمود حسینی نمی‌توانسته حاکم شهر کرمان بوده باشد. آیا ابوالوقت حسینی حکومت سیرجان را داشته؟ می‌دانیم که در سال ۷۴۴ هجری. مولانا شمس الدین صاین قاضی فوق‌الذکر از قِبَل شاه شیخ ابواسحاق اینجو، دائر مدار سیرجان بوده (همان: ۱۰۵) و پس از او شخصی به نام پهلوان علی دارکی از طرف امیر مبارز حکومت سیرجان را داشته است (همان: ۱۰۷). آیا پس از پهلوان علی، حکومت سیرجان به عهده محمود بن محمود الحسینی گذاشته شده است؟ استاد باستانی پاریزی، ضمن اخبار از یافت شدن نسخه فوق‌الذکر از مُهدی‌إلیه آن به صورت «محمود بن محمود الحسینی(?) حاکم سیرجان» (باستانی پاریزی ۱۳۸۴: ۴۱۹) نام برده‌اند. علامت سوالی که استاد در مقابل اسم محمود بن محمود الحسینی گذاشته‌اند، نشانگر آن است که از شخصیت و موقعیت او اطلاعی نداشته‌اند و ظاهراً با توجه به عبارت «مخدوم أهل الإسلام» در ترقیمه نسخه البیاض والسواد، او را حاکم سیرجان دانسته‌اند. آیا محمود بن محمود الحسینی در روزگار کشاکش جنگ‌های امیر مبارزالدین با امیر شیخ و قبایل مغولی الأصل کرمانی (هزاره اوغان و جرما) مدتی حاکم سیرجان بوده؟ یا اینکه عماد سیرجانی و خواجهی کرمانی صرفاً به دلیل نقابت سادات و از روی مجامله و توسع او را «خدو خطه اسلام و مخدوم أهل الإسلام» خوانده‌اند؟ هرچند که در این باب نظری به قطع نمی‌توان داد، نگارنده شق دوم را محتمل‌تر می‌داند.

می‌دانیم که «خواجه پس از مدتی مدید که دور از دیار و مهجور از یار بود، برای دیدن زن و فرزند که در سفرها پیوسته به یاد آنان بود به وطن بازگشت و مراجعت وی به کرمان در حدود ۷۳۸ و ۳۹ می‌باشد». (سهیلی خوانساری ۱۳۶۹: ۲۷) «و در ده سال آخر عمر بیشتر در کرمان و شیراز می‌زیست» (همان: ۲۸). وی برای رفتن از کرمان به شیراز و بالعکس باید از سیرجان می‌گذشت که نزدیک‌ترین راه است (وزیری ۱۳۶۴: ۵۰۹)؛ بنابراین او بارها به سیرجان رفته و حتی یکبار هم از بودن در آن شهر و دوری از یار و دیار نالیده و در مقطع غزلی

سروده:

«سفر گزیدی و آگه نبودی ای خواجه

که سیر جان شود آنکو به سیرجان آید»

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹:۴۴۱)

قاعدتاً قصیده فوق الذکر را خواجه در همان عشره پایانی عمر،^۹ یعنی حدود سال‌های ۷۴۰ تا ۷۵۰ در یکی از اقامت‌ها یا عبورهایش از سیرجان سروده و به محمود بن محمود الحسینی تقدیم کرده است.

خواجه در سال ۷۴۲ که مثنوی گل و نوروز را می‌سرود؛ در کرمان بوده و در قطعه‌ای زیبا از آن منظومه در بیتی همانند بیت ۴۰ قصیده مورد بحث با تلمیح به رنج و مرارت‌های ایوبی و با تلمیح به نام کرمان و شکایت از اوضاع روزگار، خود را دعوت به صبر کرده است، آیا قصیده مدحیه محمود بن محمود الحسینی را نیز در همان روزگار سروده است؟

«ای که تماشاگر این گلشنی سوخته آتش این خرمنی

تاج کیان بین که کیان می‌نهند جای کیان را به کیان می‌دهند

ملک جهان را به ستم می‌خورند نام شهان را به زیان می‌برند

...

گفته خواجه شنو و لب ببند شیر فلک را به فسون تب ببند

قصه یوسف بر گرگان مخوان و آفت ایوب ز کرمان مدان

شادی غم نوش و به غم شاد باش فارغ از این دیر غم آباد باش»

(خواجوی کرمانی ۱۳۸۷:۸۱)

۳- نتیجه گیری

از تطبیق مندرجات قصیده ایاز خواجه کرمانی به مطلع:

الا ای لعبت قدسی بیار آن راح روحانی

که با روح القدس ما را سماعی هست روحانی

با ترقیمه نسخه البیاض و السواد خواجه ابوالحسن علی بن حسن سیرجانی محفوظ در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی مشخص می‌شود که ممدوح خواجه در آن قصیده و کسی که نسخه مذکور به خواهش او کتابت شده است، یک نفر

می‌باشند و آن شخص «ابوالوقت سید حمید الدین محمود بن محمود الحسینی» است. حمید الدین حسینی اهل علم و مدرس علوم معقول و منقول و نقیب سادات نیز بوده است. وی تمایلات قوی صوفیانه داشته و شاید خود یکی از صوفیان و مشایخ نیمه اول قرن هشتم هجری محسوب می‌شده است. کتاب البیاض و السواد در سال ۷۴۶ هـ. ق به محمود حسینی تقدیم شده است و به نظر می‌رسد خواجه نیز قصیده مدحی خود را در دهه پایانی عمر خود؛ یعنی بین سال ۷۴۰ تا ۷۵۰ هـ. ق سروده باشد.

یادداشت‌ها

۱. نام اصلی شهر کرمان، بردسیر (به اردشیر) بوده است که در گویش کرمانی به شکل گواشیر تلفظ می‌شده است.
۲. شماره‌های مقابل هر بیت، شماره آن بیت در قصیده است.
۳. منظور کلّ اقلیم کرمان است و نه صرفاً شهر کرمان.
۴. «انجامه شامل عباراتی است که توسط کاتب در پایان نسخه نوشته شده و در آن به ذکر آگاهی‌هایی چون: نام کاتب نسخه، نام سفارش‌دهنده و مواردی از این دست پرداخته می‌شده است... واژه انجامه، برابر نهادی برای اصطلاح ترقیمه است» (صفری آق قلعه، ۱۳۹۰: ۸۴).
۵. برای اطلاعات بیشتر درباره البیاض و السواد و احوال مولف و نسخه‌های آن ← مقدمه نگارنده بر البیاض و السواد.
۶. «نقیب علویان: نقیب سادات؛ سیدی که از طرف دربار مأمور رسیدگی به امور علویان بود» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل نقیب).
۷. در باب رخصت‌ها یا رخصت‌های ابوحنیفه این بیت منسوب به سنایی که در لغت‌نامه آمده، شنیدنی است:
«سبحان الله فراخ چون چه چون رخصت‌های ابوحنیفه»
(دهخدا، لغت‌نامه، ذیل رخصت)
۸. شاعر بودن ممدوح از بیت ۵۲ قصیده نیز ممکن است حدس زده شود.

۹. درگذشت خواجهی کرمانی را به سال ۷۵۰ یا ۷۵۳ هـ.ق نوشته‌اند که قول نخست طرفداران بیشتر دارد. (دانشنامه زبان و ادب فارسی، مدخل خواجهی کرمانی)

فهرست منابع

۱. السیرجانی، ابوالحسن علی بن الحسن. (۱۳۹۰)، **البیاض و السواد**، تصحیح و تحقیق محسن پورمختار، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و دانشگاه آزاد برلین آلمان.
۲. حافظ ابرو. (۱۳۷۸)، **جغرافیای حافظ ابرو**، به تصحیح صادق سجادی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
۳. خواجهی کرمانی. (۱۳۶۹)، **دیوان اشعار خواجهی کرمانی**، به اهتمام و تصحیح احمد شهیلی خوانساری، تهران: انتشارات پاژنگ، چاپ دوم.
۴. _____ . (۱۳۸۷)، **روضه الأنوار**، به تصحیح محمود عابدی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
۵. **دانشنامه زبان و ادب فارسی**. (۱۳۸۸)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۶. دهخدا، علی اکبر. **لغتنامه**.
۷. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸)، **روزگاران ایران**، تهران: انتشارات سخن.
۸. سیرجانی، ابو الحسن علی بن حسن. **البیاض و السواد**، نسخه خطی، قم: کتابخانه بزرگ آیت الله مرعشی نجفی شماره ۱۱۷.
۹. شفیع کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۴)، **دفتر روشنائی**، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
۱۰. صفری آق قلعه، علی. (۱۳۹۰)، **نسخه شناخت**، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
۱۱. غنی، قاسم. (۱۳۷۵)، **تاریخ عصر حافظ**، تهران: انتشارات زوار، چاپ هفتم.
۱۲. وزیر کرمانی، احمد علی خان. (۱۳۶۴)، **تاریخ کرمان**، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. ۲ ج. تهران: انتشارات علمی، چاپ سوم.
۱۳. هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳)، **کشف المحجوب**، به تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش.
۱۴. یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۸)، **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ دوم.